

## دمکراسی بورژوائی و دمکراسی پرولتری

مسئله‌ایکه بمنتها درجه توسط کائوتسکی خلط شده است در واقع بدینقرار است.

اگر فکر سلیم و تاریخ را مورد تمسخر قرار ندعیم آنگاه روشن است که تا زمانیکه طبقات گوناگون وجود دارند، نمیتوان از «دمکراسی خالص» سخن بهمان آورد، بلکه فقط میتوان از دمکراسی طبقاتی سخن گفت. (ضمناً ناگفته نماند که «دمکراسی خالص» نه تنها عبارت اهلپانته ایست که عدم درک مطلب را خواه در مورد مبارزه طبقات و خواه در مورد ماهیت دولت آشکار میسازد، بلکه عبارتست بسیار بوج و توخالی، زیرا در شرایط جامعه کمونیستی، دمکراسی ضمن تغییر ماهیت جزو عادت گردیده زوال خواهد یافت، ولی هرگز دمکراسی «خالص» نخواهد بود.)

«دمکراسی خالص» عبارت کاذبانه فرد لیبرالیست که کارگران را تحمیق مینماید. آنچه در تاریخ سابقه دارد دمکراسی بورژوائی است که جایگزین فئودالیسم میگردد و دمکراسی پرولتری است که جایگزین دمکراسی بورژوائی میگردد.

اگر کائوتسکی دهها صفحه را به «اثبات» این حقیقت تخصیص میدهد که دمکراسی بورژوائی نسبت به اصول قرون وسطائی مترقیست و پرولتاریا حتماً باید در مبارزه خود علیه بورژوازی از آن استفاده نماید، معنای آن فقط پرگوئی لیبرال-ماپانه کسی است که کارگران را تحمیق میکند. نه تنها در آلمان متمدن، بلکه در روسیه غیر متمدن نیز این حرف از بدبهیات مقدماتیست. کائوتسکی که موقرانه هم از ویتلینگ و هم از ژرژویت‌های پاراگوئه و هم درباره بسیاری مطالب دیگر سخن میگوید تا ماهیت بورژوائی دمکراسی معاصر یعنی دمکراسی سرمایه‌داری را مسکوت گذارد، فقط «دانشمندانه» خاک به چشم کارگران می‌پاشد.

کائوتسکی از مارکسیسم آنچه‌یزی را برمیگزیند که برای لیبرالها، برای بورژوازی پذیرفتنی است (انتقاد از قرون وسطی، نقش مشرقی تاریخی

سرمایه‌داری بطور اعم و دسکراسی سرمایه‌داری بطور اخص، ولی آنچه را که برای بورژوازی ناپذیرفتنی است (یعنی اعمال قهر انقلابی پرولتاریا علیه بورژوازی برای تابودی آن) بدور میاندازد، مسکوت میگذارد و روی آن سایه میزند. باینجهت است که کائوتسکی ناگزیر و بحکم وضع عینی خود، اعم از اینکه دارای هر نوع اعتقاد سوئکتیف (ذهنی-م.) هم باشد، چاکر بورژوازی از آب درسی‌آید. دسکراسی بورژوازی در عین اینکه نسبت به نظامات قرون وسطائی پیشرفت تاریخی عظیمی بشمار میرود، همواره دسکراسی محدود، سر و دم بریده، جعلی و سالوسانه‌ای باقی میماند (و در شرایط سرمایه‌داری نمیتواند باقی نماند) که برای توانگران در حکم بهشت برین و برای استثمارشوندگان و تهیدستان در حکم دام و فریب است. همین حقیقت را که مهمترین جز، ترکیبی آموزش مارکسیستی است، کائوتسکی «مارکسیست» درک نکرده است. در مورد همین مسئله اساسی است که کائوتسکی بجای انتقاد علمی از آن شرایطی، که هر دسکراسی بورژوازی را به دسکراسی برای توانگران بدل مینماید، «مطالب خوش‌آیندی» به بورژوازی تقدیم میکنند.

ما نخست به آقای کائوتسکی علامه آن اظهارات تنزیح مارکس و انگلس را یادآور می‌شویم که سلائق ما بطرز ننگینی آنها (برای خوش‌آیند بورژوازی) «فراموش کرده است» و سپس مطلب را با زبانی هرچه ساده‌تر توضیح میدهم.

نه تنها دولت باستانی و فتودالی، بلکه دولت انتخابی معاصر هم آلتی است برای استثمار کار مزدوری بتوسط سرمایه (اثر انگلس درباره دولت) (۱۶). «از آنجا که دولت فقط مؤسسه گذرنده‌ایست که در مبارزه و انقلاب باید از آن استفاده کرد تا دشمنان خود را قهراً سرکوب ساخت، لذا سخن گفتن درباره دولت خلقی آزاد خام‌فکری مطلق است: مادامیکه پرولتاریا هنوز به دولت نیازمند است، این نیازمندی از لحاظ مصالح آزادی نبوده، بلکه بمنظور سرکوب دشمنان خویش است و هنگامیکه سخن گفتن درباره آزادی ممکن میگردد، آنگاه دولت بمعنای اخص کلمه دیگر موجودیت خود را از دست

میدهده (از نامه انگلس به هبل مورخه ۲۸ مارس ۱۸۷۵). «دولت چیزی نیست جز ماشینی برای سرکوبی یک طبقه توسط طبقه دیگر و در جمهوری دمکراتیک هم این نقش وی بهیچوجه کمتر از نقش آن در رژیم سلطنتی نیست (از پیشگفتار انگلس برای کتاب مارکس بنام «جنگ داخلی»). حق انتخاب همگانی «نمودار نضج طبقه کارگر است. چنین حتی بیش از این نمیتواند چیزی بدهد و با وجود دولت کتونی هرگز نخواهد داد» (اثر انگلس درباره دولت (۱۶)).

آقای کائوتسکی بخش اول این حکم را که برای بورژوازی پذیرفتنی است بنحو فوقالعاده ملالت‌آوری نشخوار میکند. وی بخش دوم را که ما روی آن تکیه کرده‌ایم و برای بورژوازی ناپذیرفتنی است، کائوتسکی مرتد مسکوت میگذارد! «کمون سبیایست مؤسسه پارلمانی نبوده بلکه مؤسسه فعال یعنی در عین حال هم قانونگذار و هم مجری قانون باشد... به جای اینکه در هر سه و یا شش سال یکبار تصمیم گرفته شود که کدامیک از اعضا، طبقه حاکمه باید در پارلمان نمایند مردم و یا سرکوب کنند» (ver-und zertreten) آنان باشد، حق انتخاب همگانی سبیایست از این لحاظ مورد استفاده مردم متشکل در کمونها قرار گیرد که آنها بتوانند برای بنگه خود کارگر، سرکارگر و حسابدار پیدا کنند، همانگونه که حق فردی انتخاباتی برای همین منظور مورد استفاده هر کارفرمای دیگریست» (اثر مارکس درباره کمون پاریس بنام «جنگ داخلی در فرانسه»). هر یک از این احکام که آقای کائوتسکی علامه بخوبی از آنها آگاهست، همچون کشیده‌ای به صورت وی میخورد و تمام ارتدادش را فاش میسازد. در سراسر رساله او اثری از درک این حقایق دیده نمیشود. تمام مضمون رساله او استهزای مارکسیسم است! قوانین اساسی دولت‌های معاصر را بردارید، اداره امور آنها، آزادی اجتماعات یا مطبوعات و «برابری افراد در برابر قانون» را در نظر بگیرید و به بینید که چگونه در هر گام یا سالوسی دمکراسی بورژوائی که هر کارگر شریف و آگاه از آن مطلع است، روبرو هستید. حتی یک دولت دمکراتیک، ولو دمکراتیک‌ترین دولتها

هم، وجود ندارد که در قوانین اساسی آنها روزه یا قیدی یافت نشود که امکان بکار بردن ارتش علیه کارگران و برقراری حکومت نظامی و غیره را، در صورت برهم زدن نظم و در واقع در صورتیکه طبقه استثمارشونده وضع بردهوار خود را برهم زنده و بکوشد خود را از حالت بردگی خارج سازد، برای بورژوازی تأمین نکند. کائوتسکی بیشرمانه دسکراسی بورژوازی را آرایش میدهد و مثلاً اعمالی را که دسکراترین و جمهوریبخواهترین بورژواها در آمریکا یا سوئیس علیه کارگران اعتصابی مرتکب میشوند، مسکوت میگذارد.

آری، کائوتسکی فاضل و فرزانه در این باره سکوت می‌کند! این رجل سیاسی دانشمند نمیفهمد که سکوت در این باره رذالت است. او ترجیح میدهد برای کارگران قصه‌های کودکانه‌ای نظیر اینکه معنای دسکراسی «مصون داشتن اقلیت» است، بگوید. گرچه باور نکردنیست، ولی واقعیت دارد! در تاپستان هزار و نهصد و هیجدهمین سال میلاد مسیح، در پنجمین سال کشتار جهانی اسپریالیستی و اختناق اقلیت‌های انترناسیونالیست (یعنی کسانی که مانند زنودل‌ها و لونگه‌ها، شایدمان‌ها و کائوتسکی‌ها، هندرسون‌ها و وب‌ها و غیره رذیلاته به سوسیالیسم خیانت نکرده‌اند) در عهد «دسکراسی‌های» جهان، آقای کائوتسکی دانشمند با صدای شیرین و ملیحی درباره «مصون داشتن اقلیت» نغمه‌سرایی میکند. هرکس بخواهد میتواند این مطلب را در صفحه ۱۵ رساله 'کائوتسکی بخواند ولی در صفحه ۱۶ این حضرت دانشمند... از ویگ‌ها و توری‌های انگلستان (۱۷) در قرن ۱۸ برای شما سخن میگوید!

چه فرزانی شگرفی! چه چاکری ظریفی در درگاه بورژوازی! چه شیوه مودبانه‌ای در سجده آستان سرمایه‌داران و پابوسی آنان! اگر من کروپ یا شایدمان بودم، کمانسو یا زنودل بودم میلیونها به آقای کائوتسکی می‌پرداختم و بوسه‌های یهودانی نثارش میکردم، در برابر کارگران او را میستودم و وحدت سوسیالیسم را با افراد «محترمی» نظیر کائوتسکی توصیه مینمودم. رساله‌نویسی علیه دیکتاتوری پرولتاریا، سخن گفتن درباره ویگ‌ها و توری‌های انگلستان در قرن

۱۸، کوشش برای متقاعد ساختن باینکه دموکراسی معنایش «مصون داشتن اقلیت» است و سکوت در بارهٔ تالانگری‌هایی که در جمهوری «دمکراتیک» آمریکا علیه انترناسیونالیست‌ها بعمل می‌آید - مگر اینها خدمتگزاری چاکرانه در آستان بورژوازی نیست؟

آقای کائوتسکی دانشمند یک نکته... «بی اهمیت» را «فراموش کرده» لابد بر حسب تصادف فراموش کرده است - و آن اینکه: حزب حاکمه دموکراسی بورژوائی مصون داشتن اقلیت را فقط برای حزب بورژوائی دیگر واگذار میکنند ولی برای پرولتاریا در مورد هر مسئله جدی، عمیق و اساسی بجای مصون داشتن اقلیت، حکومت نظامی یا تالانگری حاصل میگردد. هرچه دموکراسی کامل‌تر باشد بهمان نسبت هم بهنگام پیش آمدن هر اختلاف سیاسی عمیقی که برای بورژوازی خطرناک باشد، به تالانگری یا به جنگ داخلی نزدیکتر خواهد بود. این «قانون» دموکراسی بورژوائی را آقای کائوتسکی دانشمند میتوانست در مورد حادثه دریفوس (۱۸) در فرانسه، جمهوری، در مورد زچر و شکنجه، سیاهان و انترناسیونالیستها در جمهوری دمکراتیک آمریکا، در نمونه ایرلند و اولستر در انگلستان دمکراتیک (۱۹) و در مورد پیگرد بلشویک‌ها و تالانگری علیه آنان در آوریل سال ۱۹۱۷ در جمهوری دمکراتیک روسیه مشاهده نماید. من عمداً مثالهایی را ذکر میکنم که تنها بدوران جنگ مربوط نبوده، بلکه بدوران صلح آسبز قبل از جنگ نیز مربوطست. میل آقای کائوتسکی چرخیان بر اینستکه در برابر این واقعیات قرن بیستم دیده فرو بندد و در عوض برای کارگران مطالب فوق‌العاده تازه و بسیار جالب و بی‌اندازه آموخته و بینهایت مهمی دربارهٔ ویک‌ها و توری‌های قرن هجدهم تعریف نماید.

پارلمان بورژوازی را در نظر گیرید. آیا میتوان تصور کرد که کائوتسکی دانشمند هیچگاه اینموضوع را نشنیده است که هر قدر دموکراسی تکمیل بیشتری یافته باشد، به همان نسبت بورس و بانکداران، پارلمانهای بورژوازی را بیشتر بخود تابع میسازند؟ از اینجا چنین نتیجه نمیشود که نباید از پارلمانتاریسم بورژوائی استفاده کرد (و بلشویکها

با احراز چنان موقعیتی از آن استفاده کرده‌اند که میتوان گفت هیچ حزبی در جهان از این لحاظ بهای آنان نمیرسد، زیرا در سالهای ۱۹۱۲-۱۹۱۴ ما تمام کرسی‌های کارگری را در دومی چهارم (۲۰) بدست آوردیم. ولی از اینجا نتیجه میشود که فقط لیبرال میتواند محدودیت تاریخی و مشروط بودن پارلمانتاریسم بورژوازی را فراموش نماید، همانگونه که کائوتسکی این مطلب را فراموش میکند. توده‌های متمککش در دمکراتیک‌ترین کشور بورژوازی هم در هر گام باتضاد فاحشی بین برابری ظاهری که «دمکراسی» سرمایه‌داران اعلام میدارد و هزاران محدودیت واقعی و حیل و حیل و نیرنگی که پرولتراها را به بردگان مزدوری بدل مینماید، روبرو هستند. همین تضاد است که چشم توده‌ها را در مورد پوسیدگی و کذب و سالوسی سرمایه‌داری میکشاید. همین تضاد است که سلفین و مروجین سوسیالیسم، آنرا در برابر توده‌ها قاش میسازند، تا آنرا برای انقلاب حاضر نمایند! ولی هنگامیکه عصر انقلابها آغاز شده، کائوتسکی بدان پشت نمود و به نغمه‌سرانی درباره فضاثل و مناقب دمکراسی محض بورژوازی پرداخت.

دمکراسی پرولتری که یکی از اشکال آن حکومت شورویست، به دمکراسی متعلق به اکثریت عظیم اهالی یعنی استثمارشوندگان و زحمتکشان چنان تکلیل و توسعه‌ای داده که نظیر آن در جهان دیده نشده است. نوشتن یک کتاب کامل درباره دمکراسی، یعنی کاریکه کائوتسکی کرده و در آن دو صفحه درباره دیکتاتوری و دهها صفحه درباره «دمکراسی خالص» نوشته است، و در عین حال نادیدن اینموضوع، معنایش تحریف کامل مطلب بشیوه لیبرالیست. سیاست خارجی را در نظر گیرید. در هیچ کشور بورژوازی حتی در دمکراتیک‌ترین آنها، این سیاست آشکارا نیست. همهجا توده‌ها را فریب میدهند، در فرانسه دمکراتیک، در سوئیس، در آمریکا و انگلستان این عمل با دامنهای صدها وسیعتر و ماهرانه‌تر از سایر کشورها انجام میگردد. حکومت شوروی پرده اسرار سیاست خارجی را بشیوه انقلابی از هم درید. کائوتسکی این موضوع را

متوجه نشده و در این باره سکوت اختیار مینماید و حال آنکه در دوران جنگهای غارتگرانه و قراردادهای سری راجع به «تقسیم مناطق نفوذ» (یعنی راجع به تقسیم جهان توسط سرمایه‌داران یغماگر) این امر دارای اهمیت اصلی است، زیرا مسئله صلح، مسئله حیات و سعات دهها میلیون افراد منوط بدانست.

ساختمان دولت را در نظر گیرید. کائوتسکی به «نکلت بی اهمیت» و حتی به انتخابات «غیرمستقیم» (در قانون اساسی شوروی) می‌چسبید، ولی ماهیت مطلب را متوجه نمیشود. او متوجه ماهیت طبقاتی دستگاه دولتی، ماشین دولتی نیست. سرمایه‌داران در دمکراسی بورژوازی با هزاران دوز و کلکی که هرچه دمکراسی «خالص» تکمیل یافته‌تر باشد دوز و کلکها هم ماهرانه‌تر و صائب‌تر است، توده‌ها را از شرکت در کشورداری و آزادی اجتماعات و مطبوعات و غیره دور می‌سازند. حکومت شوروی در جهان نخستین حکومتی است (و اگر بخواهیم دقیقتر گفته باشیم، دومین حکومت است، زیرا همین کار را هم کمون پاریس آغاز نموده بود) که توده‌ها یعنی استثمار-شوندگان را به کشورداری جلب مینماید. راه شرکت در پارلمان بورژوازی (که هیچگاه مسائل بسیار جدی را در دمکراسی بورژوازی حل نمیکند: بورس و بانکها این مسائل را حل میکنند) بوسیله هزاران مانع و رادع بروی توده‌های زحمتکش مسدود است، و کارگران به احسن وجهی میدانند و احساس میکنند، می‌بینند که پارلمان بورژوازی «مؤسسه» غریبه و آلت ستمگری بورژوازی علیه پرولترها، مؤسسه طبقه دشمن و اقلیت استثمارگراست.

شوراها - سازمان بلاواسطه خود توده‌های زحمتکش و استثمار-شونده هستند، سازمانی هستند که این امر را برای آنان تسهیل مینمایند که خودشان دولت را بپا دارند و بهر نحوی بتوانند کشورداری کنند. در این جریان بویژه پیشاهنگ زحمتکش و استثمارشوندگان یعنی پرولتاریای شهر دارای این مزیت است که بوسیله پنجاهای بزرگ به بهترین نحوی متحد شده است؛ انتخاب کردن و نظارت بر انتخاب‌شدگان برای وی از هر چیز آسانتر است. سازمان شوروی

بطور اتوماتیک اتحاد کلیه زحمتکشان و استثمارشوندگان را پیرامون پشاهتک آنان یعنی پرولتاریا تسهیل مینماید. دستگاه دولتی کهنه بورژوازی یعنی دستگاه بوروکراسی، امتیازات ثروت و امتیازات تحصیل بورژوائی و پارتی‌بازی و غیره (که هر قدر دسکراسی بورژوائی تکامل‌یافته‌تر باشد، این امتیازات بالفعل هم متنوع‌تر است) — همه آنها در سازمان شوروی از بین میرود. آزادی مطبوعات جنبه سالوسانه خود را از دست میدهد، زیرا چاپخانه‌ها و کاغذ از بورژوازی گرفته میشود. بیمینگونه هم در مورد بهترین ابنیه، کاخ‌ها، عمارات و خانه‌های ملاکین رفتار میگردد. حکومت شوروی هزاران عمارت از این بهترین عمارات را بلافاصله از استثمارگران گرفت و بدین‌طریق حق اجتماعات توده‌ها را که بدون آن دسکراسی چیزی جز فریب نیست، یک میلیون بار دسکراتیک‌تر نمود. انتخابات غیرمستقیم شوراها غیرمحلّی تشکیل‌کننده‌های شوراها را تسهیل میکند و تمامی دستگاه دولتی را ارزانتر و متحرک‌تر میسازد و در دورانیکه زندگی در جوش و خروش است و باید هرچه زودتر بتوان نماینده محلّ خود را احضار و یا ویرا به کنگره عمومی شوراها اعزام نمود، این دستگاه را برای کارگران و دهقانان سهل‌الوصول‌تر میکند.

دسکراسی پرولتاری یکمليون بار دسکراتیک‌تر از هر دسکراسی بورژوائی است؛ حکومت شوروی یکمليون بار دسکراتیک‌تر از دسکراتیک‌ترین جمهوری بورژوازی است.

تنها کسی ممکن بود این موضوع را متوجه نگردد که یا خادم آگه بورژوازی باشد و یا از لحاظ سیاسی کاملاً سرده باشد و حیات واقعی را از خلال گرد و غبار کتب بورژوائی نه‌بیند و خرافات بورژوادسکراتیک در تاروپود وجودش رسوخ کرده باشد و بدین‌طریق خود را بطور عینی به چاکر بورژوازی بدل نموده باشد.

تنها کسی ممکن بود این‌موضوع را متوجه نگردد که قادر نباشد از نقطه نظر طبقات ستمکش مسئله را طرح نماید:

آیا در جهان هیچ کشوری از زمره دسکراتیک‌ترین کشورهای بورژوائی وجود دارد که در آن کارگر میان‌حال توده‌ای و بزرگر



مزدور میان‌حال توده‌ای یا بطور کلی نیمه‌پرولتر روستائی (یعنی نماینده توده‌های ستمکشی که اکثریت عظیم اهالی را تشکیل می‌دهند) حتی بطور تقریب هم شده باشد مانند روسیه شوروی از یک چنین آزادی تشکیل اجتماعات در بهترین عمارات برخوردار باشد و برای بیان اندیشه‌های خود و دفاع از منافع خود بزرگترین چاپخانه‌ها و بهترین انبارهای کاغذ را با چنین آزادی در اختیار داشته باشد و با چنین آزادی افراد طبقه خود را برای کشورداری و «رتق و فتق» امور کشور بالا بکشد؟

حتی فکر اینموضوع هم خنده‌آور است که آقای کائوتسکی بتواند در هر کشوری ولو از هزار کارگر و بزرگ‌مطلب یکنفر را بیابد که در دادن پاسخ بدین سؤال تردید نمایند. کارگران سراسر جهان که از روزنامه‌های بورژوائی بسته گریخته اعتراضات دربار حقیقت می‌شنوند، بطور غریزی از جمهوری شوروی هواداری می‌کنند، زیرا در آن دمکراسی پرولتری یعنی دمکراسی برای تهیدستان را می‌بینند، نه دمکراسی برای ثروتمندان که هر دمکراسی بورژوائی، حتی بهترین آن، عملاً چنانست.

کشورداری ما (و «رتق و فتق» امور کشور ما) در دست منصبداران بورژوائی، پارلمان‌نشینان بورژوائی و دادرسان بورژوازیست. - این است آن حقیقت ساده، بدیهی و مسلمی که دهها و صدها میلیون نفر از افراد طبقه ستمکش در همه کشورهای بورژوائی و از آنجمله در دمکراتیک‌ترین کشورها، با تجربه زندگی خود از آن آگاهند و همه روزه آنرا احساس می‌نمایند و درک می‌کنند.

ولی در روسیه دستگاه بوروکراسی را بکلی درهم شکسته و سنگ روی سنگ آن باقی نگذاشته‌اند، تمام دادرسان قدیمی را بیرون ریخته و بساط پارلمان بورژوائی را برچیده‌اند - و مؤسسه نمایندگی بمراتب دسترس‌تری را در اختیار کارگران و دهقانان گذارده و شوراهای آنانرا جایگزین منصبداران نموده یا به‌بارت دیگر شوراهای آنانرا بالای سر منصبداران گذاشته‌اند و شوراهای آنانرا انتخاب‌کننده دادرسان کرده‌اند. همین یک واقعیت کافیست برای اینکه حکومت

شوروی یعنی این شکل دیکتاتوری پرولتاریا که یکمليون بار دمکراتیک‌تر از دمکراتیک‌ترین جمهوری بورژوازی است، مورد قبول تمام طبقات متمکنش قرار گیرد.

کائوتسکی این حقیقت را که برای هر کارگری مفهوم و بدیهیست نمی‌فهمد، زیرا او «فراموش کرده» و «از یاد برده است» این سؤال را مطرح نماید که: دمکراسی برای چه طبقه‌ای؟ او از نقطه نظر دمکراسی «خالص» (یعنی بدون طبقات؟ یا خارج از طبقات؟) قضاوت میکند. او مانند شیلوک (۲۱) قضاوت مینماید: «یک من گوشت یک من گوشت است» — همین و بس. برابر همه افراد — و الا دمکراسی وجود ندارد.

بر ما لازم می‌آید از کائوتسکی دانشمند، از کائوتسکی «مارکسیست» و «سوسیالیست» این سؤال را بکنیم: آیا بین استشارشونده و استشارگر میتواند برابری وجود داشته باشد؟

این دهشتناک و تصورناپذیر است که ما مجبوریم بهنگام بحث در اطراف کتاب پیشوای مسلکی اترناسیونال دوم چنین سؤالی بکنیم. ولی «چون به کاری دشوار دست زنی، از ناملايمات آن منال» کسیکه میخواهد درباره کائوتسکی چیز بنویسد، باید باین مرد دانشمند توضیح دهد که چرا بین استشارشونده و استشارگر نمیتواند برابری وجود داشته باشد.